

منشایده های بزرگ

انتشارات دیموند بلورین

نویسنده : کریس لوئیس

ترجمه : مهدی آقاجانی ، عیسی آقاجانی ، محمدهادی آقاجانی

۱۳۹۵



منشأ ایده های بزرگ

نویسنده : کریس لوئیس
ترجمه : مهدی آقاجانی ، علی آقاجانی ، محمدهادی آقاجانی
ویراستار : فاطمه آقاجانی
طراح و صفحه آرا : حامد حبیبی کسبی
مشخصات نشر : تهران ، انتشارات دیموند بلورین ، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری : ۳۴ صفحه
نوبت چاپ : اول
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ : نوتاش

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۰۸-۰۵-۳

ISBN : 978-600-8808-05-3

نشانی ناشر : تهران ، ابتدای خیابان شهید بهری ، خیابان لارستان ، کوچه جلالیان ، پلاک ۴۱
تلفن و اینترنت : ۸۸۹۳۸۶۰۰-۵

سرشناسه	لوئیس ، کریس ، ۱۹۶۱ - م.
عنوان و نام پدیدآور	Lewis, Chris منشأ ایده های بزرگ / نویسنده کریس لوئیس ؛ ترجمه مهدی آقاجانی ، علی آقاجانی ، محمدهادی آقاجانی ؛ ویراستار فاطمه آقاجانی . تهران : انتشارات دیموند بلورین ، ۱۳۹۶ .
مشخصات نشر	۳۴ ص. : مصور (بخشی رنگی) ، جدول (بخشی رنگی) ، نمودار (بخشی رنگی) .
مشخصات ظاهری	۹۷۸-۶۰۰-۸۸۰۸-۰۵-۳
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۸۰۸-۰۵-۳
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتاب حاضر برگزیده یک فصل از کتاب " Too fast to think : how to reclaim your creativity in a hyper-connected work culture " که توسط "منشأ ایده های بزرگ" با عنوان "تفکر خیلی سریع" (نحوه ارتقای خلاقیت در یک محیط شغلی) ترجمه شده باشد . تفکر خیلی سریع : (نحوه ارتقای خلاقیت در یک محیط شغلی)
عنوان دیگر	
موضوع	خلاقیت
موضوع	Creative ability
موضوع	روانشناسی صنعتی
موضوع	Psychology, Industrial
شناسه افزوده	آقاجانی ، مهدی ، ۱۳۵۶ - مترجم
شناسه افزوده	آقاجانی ، علی ، ۱۳۶۸ - مترجم
شناسه افزوده	آقاجانی ، محمدهادی ، ۱۳۶۲ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ ۷۰۱۲۵ت۸۸/۲۰۸۸۶
رده بندی دیویی	۳۵/۱۵۳
شماره کتابشناسی ملی	۴۷۰۶۲۸۳

قیمت : ۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه

حسن جریان

موانع دررگ

ترس

موفقیت و شکست

قدرت هنر

صداقت، زیبایی و زیباشناسی

جمع بندی

مقدمه

در بخش قبلی به بررسی محیط متغیر و چگونگی تاثیر آن بر رفتار جهان پیرامون خود پرداختیم. و بررسی کردیم که این وضعیت چگونه به وجود آمده و چگونه ما توان آن را تغییر داد. همچنین به بررسی ساختار مغز، نحوه عملکرد و پیچیدگی تقویت آن پرداختیم. و اکنون باید به بررسی این مساله بپردازیم که چگونه در این دنیای پر از ایده ها به ذهن ما می آیند. در پایان این بخش، شما متوجه خواهید شد که بهترین ایده های شما از کجا می آیند و کدام فرایند برای شما بهتر کار میکند. ما به بررسی چگونگی تقویت ذهن به وسیله هنرهای خلاقانه خواهیم پرداخت، اینکه چه چیزی باعث متوقف شدن این روند فرایند میشود، چگونه باید مشکل را حل کرد. این به شما کمک خواهد کرد که اولین قدم ها را برای ایجاد و تقویت جریان خلاقیت خود بردارید. البته این کار به یکباره اتفاق نمی افتد. در اینجا یاد ضرب المثل «کار نیکو کردن از پر کردن است» می افتیم که البته در مورد خلاقیت هم صادق است: تکرار فرایند.

صحبت در مورد خلاقیت بسیار زیاد است. کتابهای زیادی در این مورد نوشته، و برنامه های تلویزیونی زیادی ساخته شده است. بسیاری از مشاغل کاملاً در مورد خلاقیت هستند. برخی اوقات این مسائل خیلی با هم تفاوت دارند. ایده های سیاسی کاملاً با ایده های طراحی متفاوت اند، مردم به

دنبال ایده های جدید هستند و در مورد ایده ها بحث میکنند . به طور کلی تصور میشود که ایده ها خصوصا زمانی که به حل مشکل و یا پیشرفت نیانجامند بسیار مهم هستند . اما هیچ کس در این مورد که ایده ها از کجا می آیند صحبت نمیکند . برخی میگویند داشتن ایده آسان و اجرای آن سخت است . البته کاملا درست است . هرچه ایده بهتر باشد اجرای آن آسانتر است . این ایده های ناپخته یا بد هستند که اجرای آنها سخت به نظر میرسد . اگر ایده ها اینقدر مهم هستند ، چرا تنها تعداد کمی از ما در مورد اینکه ایده ها از کجا می آیند صحبت میکنیم؟ وقتی در این مورد از مردم سوال میکنیم آنها کمی خجالت زده به نظر میرسند، انگار سوالی بسیار شخصی از آنها پرسیده ایم.

پیش از این برخی تلاش کرده اند خلاقیت را تعریف کنند. یکی از این تعریف ها «سرچشمه های نامربوط فکر» است . بر اساس یکی دیگر از تعاریف خلاقیت هرگونه فرایند فکری است که در آن الگوهای اصلی شکل گرفته و بیان میشود. این تعریف ها زمانی به دست می آید که برای تحلیل و تعریف از قسمت چپ مغز خود استفاده میکنیم . اگر میخواهیم سرچشمه های خلاقیت را بشناسیم باید محدودیتهای اصلی مغز خود را بدانیم . همانطور که ایان مک. گیلشرت میگوید ، اگر با محدودیتهای حلقه و تعریف یک چیز آشنا شویم ، ممکن است به دیدگاه دیگری دست یابیم . این مثال ممکن است ایده را اینگونه تعریف کنیم: زمانی که توانایی تحلیل مغز شما وسیله کارهای روزمره پر میشود آن را «ایده» میگویند . تونی شوارتز در کتاب خود سوال بسیار خوبی میپرسد، «وقتی به بهترین ایده های خود می رسید، کجا و در حال انجام چه کاری هستید؟»

شما میدانید او در مورد چه چیزی صحبت میکند . بینش و ادراک ناگهانی واقعی . وقتی با چنین فکر خوبی برخورد میکنید خودتان میدانید که خوب

است. این ایده حتماً نباید در مورد کار شما باشد. میتواند در مورد سلامتی، رابطه یا برنامه های بلند مدت شما باشد. من بیست سال است این سوال را میپرسم. در این مدت از صدها نفر این سوال را پرسیده ام و آنها اینگونه پاسخ داده اند:

- وقتی در حال خوابیدن یا بیدار شدن هستم؛
- وقتی در حمام یا توالت هستم؛
- من، اندنگی؛
- چون دویدن؛
- وقتی قمار، اتوبوس یا هواپیما نشسته ام؛
- هنگام پیاده روی صبحگاهی.

این مکان ها چه نکته مشترکی دارند ؟ خب، هیچکس برای شروع از یک گوشی آیفون استفاده نمی کند که البته این شگفت آور است. این تمام آزمونهای منطقی را زیر سوال میبرد. تعجب آور نیست که مردم از پذیرش آن شرم دارند. و تعجبی ندارد که افراد تحصیل کرده در مورد سرچشمه ایده ها صحبت نمیکنند. مردم در جاهای مانند محل کار آزمایشگاه و دانشگاه که محل کار و کوشش است به ایده ها دست نمیایند. همانطور که یکی از صاحب نظران میگوید: ما سرشار از ایده هستیم اما آنها را به کار نمیبندیم. اما چرا این کار را نمیکنیم؟ آیا ارزش یک ایده به دلیل به وجود آمدن آن بستگی دارد؟ ممکن است شما هم مانند سایر مردم این را بگویید. در هر دو صورت غلط است. این ربط زیادی به چگونگی سازماندهی محل کار از طرف ما دارد به این دلیل که خلاقیت امروزه بخشی از کار ماست. بنابر این کار ما یک محل نیست، بلکه یک فرایند است. این امر بیانگر یک مشکل بزرگ است. اگر همیشه مشغول هستیم، پس ایده ها چگونه به ذهن ما بیایند؟ به نظر میرسد زندگی ای ساخته ایم که در آن بطور عمیق

مشغول تفکر خلاقانه هستیم. یافتن ایده ها به کاری تبدیل شده که وقتی نمیخواهیم انجامش دهیم انجام میشود. وقتی از یک ماشین کار زیادی کشیده شود دیگر نمیتواند درست کار کند. این مثال بسیار شبیه تلاش بسیار مردم برای یافتن چشمه های خلاقیت است. برای مثال هیچ کس نگفته که این ایده ها زمان کار به ذهنش رسیده و بیشتر مردم میگویند وقتی مشغول استراحت بوده اند به آنها دست یافتند. این نوع از خلاقیت یک تمرین متمرکز به فرد است. اگر جلوتر برویم، مردم معمولاً به مکانهایی اشاره میکنند که در روزمره و حتی خسته کننده هستند. مردم در این محل ها تا آنایی که میشود دور از مشکلات هستند، بسیار مهم است که ایده ها زمانی میاننده افراد یا در حال استراحت هستند یا درگیر یک کار فیزیکی هستند. تقریباً هیچ یک از افرادی که به ایده ها دست یافته اند در حال فکر کردن برای پیدا کردن راه حل یک مشکل نبوده اند. به نظر میرسد سرچشمه خلاقیت همیشه ضمیر خودآگاه است. یک جمله متداول این است که «نمیدانم این ایده چگونه به ذهن رسید».

وقتی این را به این حقیقت بیافزاییم که افرادی که از آنها سوال کردم هیچ کدامشان ایده خوبی نداشتند، به این نتیجه میرسیم که ایده ها به عنوان هدایای درونی اند که همگان از آن بهره مندند. این منبع یک منبع تجدیدپذیر و طبیعی است. بعضی وقتها ایده هایی که به ذهن می رسد کاملاً شکل گرفته اند و برخی اوقات تا حدودی شکل گرفته اند. این را باید به تمرین و تمرکز نیاز دارد. فرانسیس کاستلو، که به عنوان مشاور بازرگانی و کالیفرنیا فعالیت دارد- معتقد است که ایده ها را به دست نمیآورد بلکه به او الهام میشود. این ایده ها روی هم انباشته میشوند تا پایه های اصلی یک ایده کلی را شکل دهند. او میگوید، «ظرفیت ذهن مانند اندام که با ورزش تدریجاً تقویت میشود باید افزایش یابد». او به طور روزانه به انجام تمرینات

یوگا میپردازد. میزان گرما باعث ایجاد وضعیت مختلفی در مغذ میشود. جایی که الهامات درونی راحتتر به دست میآیند. حتی در مراحل عملی ساده، همه قبول دارند که این ایده ها برایشان مهم است. حقیقتاً آنقدر مهم که برای تایید آنها نیاز به تحقیق ندارند. آنها خود به خود میدانند که این ایده ها خوب هستند. افرادی که از این ایده ها در سازمانهای بزرگ استفاده میکنند معمولاً میگویند که آنها اول به ایده دست میابند و بعد به دنبال دلایل و توجیه برای حمایت از آن میگردند که این ایده را در برابر انتقادهای حفظ کن. یا این چشمه خلاقیت به نظر تصادفی، بیانگر چرایی عدم انجام ایده ها به سبب نداشتن ایده ها به مردم است؟ یک کارآفرین میگوید بیشتر اینگونه به نظر میرسد که مردم نظم و نیرویی برای عمل به ایده هایشان ندارند. به یاد داشته باشید که ایده ها راحت اند اما اجرای آنها سخت است. آیا ممکن است آنها به خاطر محرمات آید این ایده ها از آنها صرف نظر میکنند؟ یا به خاطر اینکه به قضاوت خود اعتماد ندارند و این فرایند ناخودآگاه است؟ اگر چنین است، ما دچار اشتباهات بنیادین در آموزش هستیم. این فرایند چندان عجیب نبوده، و طبیعی است که از روز اول نیز وجود داشته است. این امر پایه تمامی پیشرفتهای بشری بود. حتی قبل از اینکه دفترها وجود داشته باشند و حتی مردم بتوانند بخوانند و بنویسند. آموزش به ما در مورد ایده ها اطلاعات میدهد، اما در مورد چشمه آنها نه. به همین ترتیب بیشتر دانشگاهها و مدارس، دانش را میآموزند اما نحوه مطالعه را نه. آنها امیدوارند دانشجویان خود این روشها را بیاموزند. حال ممکن است کسی بگوید بدون دانستن تاریخ چطور ممکن است بفهمیم یک ایده اصلی است یا نه. به هر حال اگر بخواهیم خلاقیت را بر اساس فرایند نیمکره چپ مغز تعریف کنیم باید بگوییم: تاریخی که شما در موردش آگاه نیستید. ایده جدیدی وجود ندارد. افراد خلاق معمولاً دارای غرور بیش از

حدی هستند که بگویند ایده آنها نو بوده است. آنها فقط قسمتی از تاریخ را که نمیدانسته اند یافته اند.

بنابر این اگر این حرفها را کنار بگذاریم میتوانیم به مزیت‌هایی که خلاقیت به خودی خود دارد توجه کنیم. انیشتین میگوید، «زیباترین تجربه ای که میتوانیم داشته باشیم احساس واقعی و رازآلودی است که بر پایه هنر و علم حقیقی است». قبلاً در مورد نیمکره چپ و راست مغز صحبت کردیم. اگر می‌خواهیم به پتانسیل حقیقی خود دست یابیم باید بزرگ بیاندیشیم. برای این کار باید بیشتر در مورد آنچه هستیم و کمتر در مورد آنچه انجام میدهیم فکر کنیم. این کار به ما اجازه میدهد که موقعیت خود را بیشتر بشناسیم.

آنچه باید باشیم در برابر با آنچه باید انجام دهیم

هر فردی با لیست کارهای روزانه‌اش آشنایی دارد. گاهی این لیست افراد را تا جایی تحت تاثیر خود قرار می‌دهد که زندگی آنها تنها با «تنها انجام دادن موارد همین لیست» سر و سامان می‌یابد.

این لیست را می‌توان به عنوان روش اولیه برای ساماندهی در نظر گرفت، اما در مراحل بالاتر حل مساله و خلاقیت، باید موضوع را از این فراتر در نظر بگیریم که همین خود نشان دهنده ی مشکل دیگری است. افراد با انجام فعالیت های مختلف در اوایل اشتغال خود پیشرفت می کنند. اما صلاحیت خود را افزایش می دهند، پروژه های مختلف انجام می دهند. کم کم به اطرافیان می گویند چه کاری باید انجام دهند. به طور معمول، این سال های اولیه را فرایند تعالی در نظر می گیرند، دیگران به آنها می گویند «کار را درست را انجام بده». اما بعدها به جایگاهی تغییر موقعیت می دهند که مجبور می شوند «کار درست را انجام دهند». آقای جفری لی می گوید: «این همان کلمه ای است که مدیران را در تمام جنبه های زندگی از دیگران جدا می کند. این مورد را قضاوت می نامند». لی یکی از بازرگانان و فعال کارهای

بشر دوستانه است که برای سالهای زیادی هم در سیاست و هم در تجارت ، در دو سوی اقیانوس اطلس فعالیت می کرده است . او با خنده ادامه می دهد، «مدیران باید برای هدفی مشخص تلاش کنند و دانستن این موضوع که هدف چیست به آنها کمک می کند! مدیران باید درباره ارزش خود در زندگی شفاف باشند ، زیرا آنها نقش های زیادی در برابر چشمهای بسیار ایفا می کنند . البته که آنها باید موفقیت خود را به همگان نشان دهند ، اما باید انسان ها را معتمد در نگاه سهام داران ، انسان های عادل در مواجهه با کارمندان ، حامی برای همکاران و نیز افراد منطقی در برخورد با تامین کنندگان باشد .» نکته مهم اینجا است که تمامی این صفات مربوط به این است که شخص به کی است ، نه اینکه چه کاری انجام می دهد .

مفهومی جالب در این باره وجود دارد . وقتی از مردم بخواهید که رئیس و یا والدین خود را توصیف کنند ، آنها به اسفاده از این صفات تمایل دارند :

- حامی
- الهام بخش
- مشتاق
- لجباز
- آرامش بخش
- مدبر
- مهربان
- دوست داشتنی

آیا این که والدین و مدیران صفات مشترکی دارند تصادفی است ؟ در نمونه های بسیار، آنها نقش های یکسانی ایفا می نمایند . آنها راهنمایی می کنند ، محافظت می کنند ، پیشرفت می کنند و فروش می دهند . شاید غروتنی باشد اما ، فکر می کنم این بازتاب این دیدگاه است که مدیران خود هیچ ایده

ی ندارند که چه کسی هستند و یا با چه خصوصاتی شناخته می شوند. اگر قیاس کنیم، گاهی از شرکت هایی می شنویم که برند تجاری خود را تغییر می دهند. این نشان می دهد شرکت ها طرفدار چه ویژگی هایی اند. اما اگر مردم از هدف اطلاع نداشته باشند، و مدیر نیز آن هدف را توضیح ندهد، چطور می توانند عملکردی متحد داشته باشند؟ دوباره، یاد کشیش کولز می افتیم که «متقد بود،» این باید در ذات انسان باشد. شما نمی توانید خلاقیت را انجام دهید، فقط می توانید خلاق باشید.

حسن جریان

آلن لایتمان یه فیزیکدان، رمان نویس و نیز اولین فردی است که مدرک دوگانه در علوم پایه و علوم انسانی را از دانشگاه ماساچوست دریافت کرده است. او در کتابش یعنی از اولین پروژه های خود را به عنوان محقق می نماید. لایتمان تلاش می کرد با نوشتن معادلات اصلی، نظریه جاذبه را از میان معادلات اصلی استنباط کند. رچه بیشتر تحلیل غرق می شد، راه حل هم فاصله ی بیشتری از او می گرفت. برای ماه ها تلاش کرد خطای پیش آمده در محاسباتش را بیابد، اما راهی به جلو پیدا نمی کرد.

او لحظه ی معجزه آمیز خود را اینگونه توصیف می کند: «یک روز صبح، که به یاد دارم صبح یکشنبه بود، حدود ساعت پنج صبح از خواب بیدار شدم و نمی توانستم بخوابم. هیجان عجیبی را احساس می کردم. اتفاقاً شبی در حال رخ دادن در مغزم بود. داشتم به مساله تحقیقاتم فکر می کرده و به صورتی عمقی نگاه می کردم. این مساله را این بار طوری می دیدم که هرگز قبلاً ندیده بودم. از نظر فیزیکی حسن می کردم سرم در حال بلند کردن شانه هایم است. احساس بی وزنی داشتم و قطعاً دیگر خودم را حس نمی کردم. این تجربه ای کاملاً جدید بود و اصلاً به عواقب و یا موفقیت و شهرت فکر نمی کردم. به علاوه، بدن خودم را احساس نمی کردم، نمی